

# تجدید خاطرهای از ۲۸ مرداد سال ۱۳۳۲

## خسرو سیف

### دبیر حزب ملت ایران

حزب ملت ایران قرار بود در غروب ۲۶ مرداد ۳۲ جشن ورزشی در قرارگاه حزب، واقع در میدان بهارستان ابتدای خیابان صفی علیشاه برگزار نماید که نزدیک ظهر آن روز، مورد حمله عده‌ای از اعضا و هواداران حزب توده که با چوب و چماق و سنگ و پاره آجر که به وسیله یک ماشین آورده شده بودند، قرار گرفت. البته افراد حزبی حاضر در ستاد حزب چند نفری بیش نبودند که با آن‌ها به مقابله پرداختند. محل حزب را به صورت نیمه خرابه در آوردند. به محض اطلاع، سریع خود را به محل رساندیم. دبیر حزب، زنده یاد «داریوش فروهر»، جلوتر از همه در آن جا حاضر شده بود. حاضران در حزب، همه عصبانی از وضع پیش آمده، آمادگی خود را برای پاسخگویی به این تجاوز گستاخی، به دبیر حزب اعلام نمودند.

این خبرها در آن روزهای حساس، بلافاصله در شهر منتشر می‌شد. از این رو با شنیدن این خبر علاقه‌مندان به حزب و جوانان هوادار، همه در محل حزب حضور یافتند. البته حمله به ستاد **حزب ملت ایران** و نقاط دیگر و تخریب و آتش سوزی در گوشه کنار شهر و شعار نویسی ضد رژیم بر روی دیوارها که به وسیله عوامل حزب توده انجام می‌گرفت، باعث هراس و ایجاد وحشت بین مردم شده بود و این امر در نهایت خواست عوامل کودتا بود چه بستر را جهت اجرای کودتا در رسیدن به اهداف آن‌ها آماده می‌کرد.

**حزب ملت ایران**، مصمم بود با وجود وضع پیش آمده و تخریب قرارگاه حزب، جشن ورزشی را برگزار نماید. هموندان حزبی، مامور آماده کردن محل برای اجرای برنامه جشن ورزشی شدند. بالاخره با کوشش‌های به عمل آمده همه چیز برای برگزاری جشن در شب ۲۸ مرداد آماده شد. در آن شب، افراد زیادی در محل **حزب ملت ایران** گرد آمده بودند. نخستین سخنران روزنامه‌نگار شجاع، شادروان «کریم‌پور شیرازی» مدیر روزنامه (شورش) بود. پس از او داریوش فروهر دبیر حزب به سخنرانی پرداخت و در اشاره به حمله‌ای که به محل حزب انجام شده بود، گفت: "ما ضمن حمایت صد در صد از نهضت ملی و رهبر اندیشمند آن دکتر «محمد مصدق»، اجازه نخواهیم داد جوجه بلشویک‌ها که سر بر آستان کرملین دارند و گوش به فرمان ملکه انگلستان در طول مبارزات ضد استعماری ملت ایران با اخلال و هم‌سویی با دول استعماری، سد راه مبارزاتی ملت ما بوده اند، به اعمال ناشایست خود ادامه دهند."

در این شب حضور سرگرد «خسروانی» مدیر باشگاه ورزشی (تاج)، آن هم با لباس نظامی در این جشن در محل **حزب ملت ایران**، تعجب برانگیز بود! سرگرد خسروانی حتا پیشنهاد کرد به جهت ترمیم خرابی‌هایی که در اثر حمله به محل حزب شده، کمک‌هایی به حزب بشود. چکی نوشت که در اختیار حزب گذاشته شود. به محض

رسیدن خبر این امر به دبیر حزب داریوش فروهر، فوراً پیشنهاد او را رد کرد. از نکات جالب این که سرگرد خسروانی می‌گفت: "دستور داده‌ام تمام تابلوهای باشگاه تاج را پایین بیاورند و تابلوهایی با نام کلوب مصدق نصب نمایند." البته تابلوها آماده شده بود ولی کودتا فرصت نصب آن را نداد.

حال به عمق این کودتا که سرگرد خسروانی که یکی از عوامل آن بود و شب کودتا بی‌اطلاع از همه چیز در یکی از پایگاه مصدقی‌ها حضور پیدا می‌کنند، کمی اندیشه کنیم که چگونه کودتایی بود که عوامل آن که در روزهای بعد جزو افراد فعال آن بودند، در شب کودتا از آن بی‌خبر بودند و سعی می‌کردند خود را مصدقی قلم‌داد کنند. پس از انجام مراسم در ۲۷ مرداد ساعت ۱۱ شب بود که محل حزب را ترک نمودم. در آن شب متوجه حضور ماموران زیادی که در شهر بودند، شدم و این حاکی از وضعی غیر عادی بود.

روز بعد یعنی روز ۲۸ مرداد از ساعت ۱۰ صبح، تظاهراتی در گوشه و کنار شهر به وسیله اوباش آغاز شد. سازمان‌دهی و رهبری آن با برادران «رشیدیان» و «سیدمصطفی کاشانی» فرزند آیت‌الله «کاشانی» و «اردشیر زاهدی» و «سیدجعفر بهبهانی» و افرادی چون «شمس قنات‌آبادی»، «حسن عرب» مدیر روزنامه (پرچم خاورمیانه) و «طیب حاج‌رضایی» و «محمود مسگر»، «حسین رمضان‌یخی»، «ملکه اعتضادی»، «مهدی میراشرفی» و تعدادی از زن‌های محله بدنام و «شعبان جعفری» ملقب به «شعبان بی‌مخ» و تعدادی افسران و سربازان بازنشسته در این پروژه ضد میهنی، شرکت فعال داشتند. محل‌های مختلف از جمله دفتر روزنامه (باختر امروز) و قرارگاه **حزب ملت ایران** واقع در میدان بهارستان و دفاتر حزب ایران و نیروی سوم و ... مورد یورش کودتاگران که همه از اوباش شهر بودند، قرار گرفت و تخریب شد. در **حزب ملت ایران**، داریوش فروهر به اتفاق تنی چند از هم‌زمان حزبی حضور داشتند که به دفاع از حزب پرداخته و مجروح شدند. داریوش فروهر را به بیمارستان (نجمیه) انتقال دادند تا پس از مداوای اولیه به جلسه‌ای که در فرمانداری نظامی تشکیل شده بود، شرکت نماید. بعد از آن بود که کودتاگران ادارات را بدون هیچ مقاومتی تصرف نمودند. داریوش فروهر از فرمانداری نظامی خارج و مخفی گردید و اداره رادیو هم به تصرف اوباش و اراذل کودتا در آمد و خبر پیروزی کودتا به وسیله خانم مشهور شهر تهران «ملکه اعتضادی» و «میراشرفی» از رادیو اعلام شد.

من در آن زمان جوانی شانزده ساله بودم و بنا به علاقه‌ای که به دکتر مصدق داشتم به سوی منزل دکتر مصدق در خیابان کاخ رفتم. خیابان کاخ به وسیله افراد گارد و محافظ اشغال شده و کامیون‌های نظامیان به صورت زیگزاگی قرار گرفته بودند؛ به طوری که هیچ ماشین یا وسیله دیگری نمی‌توانست از آن خیابان عبور کند. سپس به خیابان شاه، نادری و استانبول آمدم. در این موقع دکتر «منشی زاده» رهبر حزب (سومکا) که از زندان آزاد شده بود، در خیابان اسلامبول بر روی بلندی قرار گرفت تا برای مردم که حضور داشتند، سخنرانی کند. صحبت خود را با حمایت از دکتر مصدق شروع و در همین لحظه با مشاهده عده‌ای که شعار به نفع کودتا می‌دادند، صحبت خود را با یک چرخش ۱۸۰ درجه‌ای در حمایت از شاه ادامه داد. پس از این من به طرف چهار راه سی متری و شاه رفتم. به علت تائر و تالم، دیگر قادر به راه رفتن نبودم و با افسردگی تمام، نظاره‌گر وضع خیابان‌ها بودم که کودتاگران ارتش

به همراهی اوباش چاقوکش سوار بر ماشین‌های ارتشی با در دست داشتن وسایل غارت شده از منزل دکتر مصدق علیه ایشان شعار می‌دادند و در طرف دیگر در خیابان سی‌متری زن‌های محله بدنام به صورت زنده‌ای سوار بر ماشین‌های دولتی با شعار "جاوید شاه" در حال عبور بودند و مردم همه با بهت و حیرت نظاره‌گر وضع پیش آمده بودند.

من و جوان‌های هم سن و سال‌ام، چیزی را که هرگز فکر نمی‌کردیم آن هم سقوط دولت ملی، نهضت ملی یعنی نهضت استقلال‌طلبانه مردمی ملت‌مان چه می‌توانستیم بکنیم. با اندوه فراوان با دوچرخه به سوی منزل روان شدم در مسیر دیدم چند نفری یک جوان را می‌زنند و سر او را شکسته‌اند، طاقت نیاورده به کمک‌اش شتافتم و با دوچرخه او را از آن مهلکه نجات دادم. بعدها به من گفتند که او در عکاسی (فوکس) در چهار راه امیر اکرم کار می‌کند.

آن شب من با افسردگی تمام و گریه گذراندم. گریه از جهت این که قادر به مقابله به مثل نیستم. کاری نمی‌توانیم انجام دهیم. از سوی حزب به من اطلاع داده شد که فعلاً از منزل خارج نشو. زیرا عده‌ای از اوباش به سرپرستی شعبان بی‌مخ در محلات مختلف تهران در تردد هستند و جوان‌ها را شکار می‌کنند و در اختیار فرمانداری نظامی قرار می‌دهند. چند ماهی شهر تهران جولان‌گاه شعبان بی‌مخ و دوستان چاقوکش او بود. هر کاری که می‌خواست و می‌توانست به خصوص در مورد جوان‌ها انجام می‌داد که قلم از نوشتن آن شرمگین است. بله، همان شعبان جعفری که نویسنده به اصطلاح روشن‌فکر و بی‌اطلاع از وقایع سیاسی چند دهه گذشته با نشر مطالب عاری از حقیقت ایشان، تحت عنوان (خاطرات شعبان جعفری) از او یک شخصیت (سیاسی) ساخته است. جای بسی تاسف و تأثر که ما در زمانی زندگی می‌کنیم که هستند افرادی که در اثر بی‌اطلاعی از رویدادهای تاریخی چنین برداشت‌هایی دارند. بگذریم. پس از مدت کوتاهی فعالیت حزبی ما به صورت مخفی ادامه پیدا کرد و روزنامه (آرمان ملت) ارگان رسمی **حزب ملت ایران** به صورت پنهانی با مطالب گوناگون علیه کودتاگران منتشر می‌شد. سازمان حزب به صورت شبکه‌های ۴ نفری در محل‌های گوناگون، در خیابان در پارک یا منازل تشکیل می‌شد. خوب به خاطر دارم چند جلسه‌ای در منزل شادروان شیخ «باقر نهبانندی» واعظ معروف از علاقه‌مندان به نهضت ملی و دکتر مصدق برگزار شد.

در این زمان **حزب ملت ایران** و سایر احزاب و گروه‌ها در نهضت مقاومت ملی به مبارزات خود استمرار بخشیدند تا این که انتخابات دوره هجدهم شروع شد. هر چند وکیل‌ها از پیش مشخص و تعیین شده بودند ولی برای حفظ ظاهر، مبادرت به رای‌گیری کردند. حوزه‌های انتخاباتی در اختیار شعبان بی‌مخ و دار و دسته او و از سوی دیگر دار و دسته سرهنگ «سپهر» رهبر حزب (آریا)، با چاقو و قمه، صورت رای‌های مردم را بررسی می‌کردند که غیر از کاندیداهای دولت کودتا، کس دیگری را ننوخته باشند. البته باید بگویم که مردم در انتخابات شرکت نکردند فقط با سازمان‌دهی که انجام شده بود عده‌ای را از روستاها به شهرها آورده و در حوزه‌های مختلف

به دادن رای‌های تکراری مبادرت می‌کردند. تعرض این چاقوکشان به خصوص شعبان به مردم کوچه و بازار، در آن روزها بسیار عادی بوده؛ هرچند که این‌ها به کارهای ناشایست دیگر هم مبادرت می‌کردند.

در انتخابات تمام وکلا منصوب شدند و زمان با بگير و ببندها سپری شد. فرماندار نظامی با صدور چند اعلامیه مبنی بر احضار داریوش فروهر سرانجام در روز ۱۳ دی ۱۳۳۲ موفق به کشف مخفی‌گاه او شده و پس از دستگیری به زندان لشگر ۲ زرهی منتقل شد. با دستگیری داریوش فروهر مبارزات **حزب ملت ایران** هم چنان ادامه پیدا کرد. در این راستا ماه محرم فرا رسید و عزاداری در نقاط مختلف شهر تهران شروع شد و بازار تحت پوشش نیروهای شهربانی و فرمانداری نظامی قرار داشت. در روز عاشورا طبق قرار قبلی به اتفاق چند تن از هم‌وندان حزبی در بازار حضور پیدا کردیم. نزدیکی‌های ظهر به صحن مسجد شاه و تکیه زرگرها در ضلع شمال شرقی مسجد، شادروان شیخ باقر نهایندی منبر رفته بود. مسجد مملو از جمعیت بود. ناچار به همراه دوستان در پشت درب در صحن مسجد میان جمعیت انبوهی که گرد آمده بودند، ایستادیم. در ضلع جنوب شرقی مسجد در حیاط مسجد با نصب بلندگوهایی که برای فداییان اسلام در نظر گرفته شده بود، «عبدالحسین واحدی» نفر دوم فداییان، در حال سخنرانی از منبر بود. نام‌برده ضمن سخنانی در حمایت از کودتاگران، به مصدق دشنام می‌داد و او را مصدق جنایتکار می‌نامید. به ظهر عاشورا نزدیک می‌شدیم. شیخ باقر نهایندی صحبت‌هایی که باید بکند، کرد و سپس گفت: "مردم گوش فرا دهید صدای یا حسین بلندگو به دست‌ها از همه جا شنیده می‌شود ولی ما که فاقد بلندگو هستیم و برای این که ثابت کنیم ما نسبت به حسین مخلص‌تر هستیم چیزی را که من می‌گویم با صدای بلند تکرار کنید." حاضران نیز چنین کردند و جمعی از ما که در بیرون بودیم با صدای بلند جواب می‌دادیم به نحوی که صدای بلندگوی فداییان اسلام را تحت‌الشعاع قرار دادیم. شیخ باقر نهایندی منبر را ترک کرد و شعارها تبدیل به "یا مرگ یا مصدق" شد و با حرارت و جدیت هر چه تمام‌تر از داخل مسجد زرگرها و بیرون آن ادامه پیدا کرد. ما که شروع کننده بودیم پس از چند لحظه صحن مسجد را ترک کرده در یکی از تکایا مخفی شدیم. بعداً درب‌های مسجد به وسیله ماموران بسته شد و عده زیادی به اتفاق شیخ باقر نهایندی دستگیر و مستقیماً به قلعه (فلک‌الافلاک) منتقل شدند.

شب‌های دیگر ایام عزاداری واعظ «فلسفی» با بادیگارد‌های خود که مرکب از شعبان بی‌مخ و عده‌ای از هم‌پالکی‌هایش بودند به مسجد شاه می‌آمدند و ایشان در منبر با تایید حکومت کودتا و عنوان کردن جمله معروف این که "آقا زنبورها هم شاه دارند" از رژیم حمایت و به نهضت ملی و رهبر خردمند آن حمله می‌کرد. ما جوان‌ها برای به هم ریختن این جلسات به مسجد شاه می‌رفتیم و به شعار دادن در جهت محکوم کردن کودتا و به حمایت از نهضت ملی می‌پرداختیم که منجر به چند مرتبه درگیری و دستگیری دوستان مان شد.

در تمام این شب‌ها که فلسفی در آن جا منبر می‌رفت، بدین شکل عمل شد و پس از آن مبارزات ما در **حزب ملت ایران** و نهضت مقاومت ملی که به زعامت آیت الله «سیدرضا زنجانی» و شرکت نمایندگان تمام احزاب ملی و همکاران دکتر مصدق تشکیل شده بود، ادامه پیدا کرد.